گزارش

جواد محرمی



گزارشی درباره یک دوران که استودیوها به تولید فیلم‌هایی با پیام‌های اخلاقی و امیدبخش تمایل داشتند

پایان دوران طلایی هالیوود با حذف نظارت مذهبی

Close ups
نمای نزدیک

نگاه مثبت سینمای کلاسیک به مسیحیت اغلب از دریچه ایمان عملی و خدمت به دیگران می‌گذشت، نه بحث‌های الهیئتی. کشیشان و راهبه‌ها نه به عنوان نمایندگان یک نهاد قدرتمند، بلکه به عنوان افرادی مهربان، فداکار و گاه حتی خونسرد و شوخ‌طبع به تصویر کشیده می‌شدند. این تصویر آرمانی، محصول ترکیبی از حساسیت‌های مذهبی مخاطبان، نظارت نهادهایی مانند «لژیون نجابت» و تمایل استودیوها به تولید فیلم‌هایی با پیام‌های اخلاقی و امیدبخش بود

بسیاری از فیلم‌های قابل اعتنای دوران کلاسیک سینمای امریکا عمیقاً دینی هستند و ردپای معنویت و اخلاق در آنها به وضوح قابل مشاهده و شناسایی است. سرگرمی در این آثار ابداً اصالت ندارد هر چند عامه‌پسند بودن در کنار عمق مفاهیم درونی‌شده این آثار نیز غیرقابل انکار است. در گزارش پیش رو به حضور معنادار و مثبت مسیحیت و نقش پررنگ دین در سینمای کلاسیک امریکا می‌پردازیم.

حضور کلیسا و مسیحیت در سینمای کلاسیک امریکا، به ویژه در دوران طلایی هالیوود که بازه زمانی حدود دهه ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۰ را دربرمی‌گیرد بسیار پررنگ و قابل تأمل بوده است. این تنها به فیلم‌های مذهبی محدود نمی‌شود، بلکه بر کل نظام تولید، اخلاقیات و روایت‌های هالیوود سایه افکنده بود. کاتولیسیسم به طور خاص، نقشی محوری در شکل‌دهی به تصویر مسیحیت در این دوران ایفا کرد.

وقتی از تأثیر و حضور مثبت مفاهیم دینی در لایه‌های بیشتر پنهان سینمای کلاسیک امریکا سخن می‌گوییم در واقع به نقش پررنگ مسیحیت در ساخت جامعه امریکایی و غربی اشاره می‌کنیم. جامعه‌ای که قریب به اتفاق آن را دین‌داران پیرو مسیحیت تشکیل می‌دادند و سینما با همه جاذبه‌اش نمی‌توانست از این مفاهیم درونی‌شده که حامل معنویت و خداباوری و امر مقدس در برابر کفر و الحاد و شیطان‌پرستی بود برکنار و برحذر باشد. اینکه جریان‌های الحادی در همه دوران سینما تلاش خود را کردند تا پس از دوران طلایی نوعی دین‌زدایی از سینمای غرب صورت بگیرد و در این روند چه اندازه موفق بودند موضوعی قابل بررسی است.

جریان محفلی و پیچیده و البته بیشتر مخفی الحاد در غرب همواره کوشیده روح مسیحیت و دین‌باوری را در جوامع غربی بخشکاند و کلیسا و مسیحیت را که در بطن جامعه رسوخی غیرقابل انکار داشته و دارد به نحوی به حاشیه براند و برای همین سینمای غرب به ویژه پس از گذر از دوران طلایی هالیوود دچار آثاری شد که معنویت و اخلاق و خداباوری در آن مورد هجمه قرار گرفت و حتی به ورطه سانسور و تحریف فروغلتید. با این حال این حقیقت را باید پذیرفت که دوران طلایی هالیوود و آثار کلاسیک آن نسبتی غیرقابل انکار با معنویت مسیحی دارد که روح قدرتمند آن از ذهن و جان فیلمسازان بزرگ این عرصه در قالب مفاهیم اخلاقی به وضوح بروز و ظهور یافته است.

کاتولیسیسم به مثابه «دین امریکایی» سینما

پژوهشگران معتقدند در سینمای امریکا، کاتولیسیسم به نوعی «دین امریکایی» تبدیل شده بود. دلیل این امر، ماهیت بصری و آیینی این مذهب بود که با درام و تشریفات سینما همخوانی داشت. کشیش‌ها، راهبه‌ها، کلیساها و آیین‌های کاتولیک از دوران صامت به عناصری ثابت در فیلم‌ها تبدیل شدند و تماشاگران شاهد تعامل شخصیت‌های مذهبی با امور ماوراءالطبیعه، مشاوره کشیشان به مردم و مبارزه متدینان مسیحی برای عدالت اجتماعی بودند.

کشیش‌های جذاب و راهبه‌های مهربان

در دهه‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۰، تصویر کلیسا و روحانیون در هالیوود غالباً مثبت، قهرمانانه و حتی تقدیس‌شده بود. فیلم‌هایی مانند «راه من را برو» به سال ساخت ۱۹۴۴ با بازی بینگ کرازبی در نقش یک کشیش جوان و جذاب، به الگویی برای تصویر «کشیش امریکایی» تبدیل شدند. در این فیلم‌ها، کلیسا به عنوان نهادی خیرخواه و کشیش به عنوان ناجی جامعه معرفی می‌شد که به جای پرداختن به الهیئت عمیق، بر خدمات اجتماعی و خوش‌بینی تمرکز داشت. در دوران طلایی هالیوود، مسیحیت اغلب با نگاهی محترمانه و حتی ستایش‌آمیز به تصویر کشیده می‌شد. این فیلم‌ها بیشتر بر جنبه‌های عملی ایمان، خدمت به جامعه و رستگاری شخصی تمرکز داشتند تا مباحث الهیئتی پیچیده. تصویر روحانیون در این دوران اغلب مثبت، دلسوز و قهرمانانه بود.

در فیلم «لالی‌های صحرا» به سال ساخت ۱۹۶۳ که سیدنی پواتیه برای آن اسکار گرفت او نقش یک کارگر دوره‌گرد باپتیست را بازی کرد که به گروهی از راهبه‌های آلمانی مهاجر کمک می‌کند تا در بیابان آریزونا یک کلیسا بسازند. این فیلم بر قدرت ایمان و همکاری میان مذاهب تأکید داشت و لحظات انسانی گرمی خلق کرد.

روایت زندگی قدیسان و موضوعات مذهبی

هالیوود به زندگی قدیسان نیز با احترام می‌پرداخت. «آواز برنادت» به سال ساخت ۱۹۴۳ داستان دختری فرانسوی را روایت می‌کند که ادعای دیدن مریم مقدس را دارد و این موضوع باعث ایجاد تنش میان مقامات مذهبی و سیاسی می‌شود. فیلم «فرانسیس آسیزی» به کارگردانی مایکل کورتیز، زندگی قدیس فرانسیس را با رویکردی متین و محترمانه به تصویر می‌کشد؛ از زندگی مرفه تا رها کردن همه چیز برای خدمت به فقرا.

فیلم «مسیو ونسان» درباره زندگی سنت ونسان دو پل، کشیش فرانسوی قرن هفدهمی است که عمر خود را وقف خدمت به فقرا کرد. این فیلم به دلیل نمایش صادقانه و بدون شعارزدگی ایمان، در سال ۱۹۴۹ جایزه اسکار افتخاری گرفت و بعدها از سوی واتیکان به عنوان یکی از مهم‌ترین فیلم‌های مذهبی تاریخ معرفی شد.

ایمان در بستر زندگی روزمره

برخی فیلم‌ها نگاه مثبت به مسیحیت را در قالب زندگی عادی یک خانواده روحانی نشان می‌دادند. «یک پا در بهشت» داستان واقعی یک کشیش متدیست و خانواده‌اش را روایت می‌کند که برای احیای کلیساهای مختلف در امریکای اوایل قرن بیستم تلاش می‌کنند. فیلم بر اعمال ایمان در زندگی روزمره و مواجهه انسانی با چالش‌های اجتماعی تأکید دارد و از شعارزدگی پرهیز می‌کند.

«چه زندگی شگفت‌انگیزی» ساخته فرانک کاپرا نیز اگرچه مستقیماً درباره کلیسا نیست، اما ساختاری عمیقاً مسیحی دارد. داستان جورج بیلی (جیمز استیوارت) که در شب کریسمس در آستانه خودکشی است و فرشته‌ای به او نشان می‌دهد که بدون او دنیا چقدر تاریک می‌شد. فیلم با دعا شروع می‌شود و با سرود کریسمس پایان می‌یابد و بر ارزش هر زندگی انسانی و امکان رستگاری تأکید می‌کند.

نگاه مثبت سینمای کلاسیک به مسیحیت اغلب از دریچه ایمان عملی و خدمت به دیگران می‌گذشت، نه بحث‌های الهیئتی. کشیشان و راهبه‌ها نه به عنوان نمایندگان یک نهاد قدرتمند، بلکه به عنوان افرادی مهربان، فداکار و گاه حتی خونسرد و شوخ‌طبع به تصویر کشیده می‌شدند. این تصویر آرمانی، محصول ترکیبی از حساسیت‌های مذهبی مخاطبان، نظارت نهادهایی مانند «لژیون نجابت» و تمایل استودیوها به تولید فیلم‌هایی با پیام‌های اخلاقی و امیدبخش بود.

الهیئت کاپرا: اجتماع، واسطه‌گری و تقدس

در سینمای فرانک کاپرا، مسیحیت نه به عنوان یک نهاد، بلکه به مثابه یک جهان‌بینی کاتولیک حضور دارد که در قالب مضامینی چون اجتماع، رستگاری و کرامت انسانی متجلی می‌شود. او خود را «کاتولیکی از نوع کریسمس» می‌دانست که بعدها به ایمانی عمیق‌تر بازگشت و معتقد بود استعدادش هدیه‌ای از جانب خداوند برای خدمت به بشریت است. منتقدان، جهان‌بینی کاتولیک کاپرا را با سه مفهوم کلیدی تحلیل می‌کنند. رستگاری فردی بی‌معناست مگر در پیوند با دیگران. قهرمانان او (مانند جورج بیلی در چه زندگی شگفت‌انگیزی) همواره بخشی از یک خانواده یا اجتماع هستند و نجات‌شان در گرو بازگشت به همین اجتماع است.

فیض الهی از طریق انسان‌ها و نهادهای انسانی جاری می‌شود. در فیلم‌های او، نهادهای کوچک (خانواده، بانک محلی، باشگاه) در برابر نهادهای بزرگ و بی‌روح (مانند بانک پاتر در چه زندگی شگفت‌انگیزی) قرار می‌گیرند و واسطه‌ای برای حمایت از آسیب‌پذیران هستند. امر مقدس در دل امور روزمره و دنیوی حاضر است. کاپرا ایمان را نه در کلیسا، بلکه در زندگی عادی مردم به تصویر می‌کشد.

قهرمانان به‌مثابه «انسان‌های صادق» و مسیح‌گونه

کاپرا در دوران بلوغ هنری خود، فیلم‌هایی ساخت که قهرمانانشان «انسان‌های صادق» (Honest Men) نامیده می‌شوند؛ افرادی ساده و به‌ظاهر ساده‌لوح که در برابر فساد سیستم می‌ایستند. این شخصیت‌ها اغلب ویژگی‌های مسیح‌گونه دارند. در آقای دیتز به شهر می‌رود، قهرمان در دادگاه سکوت اختیار می‌کند، درست مانند مسیح در برابر پیلاتس، و رنج او به‌خاطر دیگران است. در آقای اسمیت به واشینگتن می‌رود، سناتور جوان برای افشای فساد جان خود را از دست می‌دهد. در با من ملاقات کن، قهرمان فریب‌خورده در نهایت با فداکاری خود رستگار می‌شود.

در شاهکار او یعنی فیلم چه زندگی شگفت‌انگیزی که کاپرا آن را بسیار شخصی می‌دانست، کامل‌ترین جلوه‌گاه ایمان اوست. فیلم با دعا آغاز می‌شود؛ دوستان و خانواده جورج بیلی در آستانه خودکشی او به درگاه خدا دعا می‌کنند و خداوند فرشته‌ای (کلارنس) را می‌فرستد. کاپرا این فیلم را «فیلمی برای ستمدیدگان» می‌دانست و در دفاع از آن نوشت که فیلمش عشق به «بی‌خانمان و بی‌کس» و «زخم‌خوردگان» را بیان می‌کند. نکته ظریف فیلم، اشاره به نام «زمینه پاتر» (Potters Field) برای محله فقراست که در کتاب مقدس، محلی برای دفن غریبه‌ها و فقرا بود (متی ۲۷:۷) و پیوندی ناگسستنی با مسیحیت دارد.

کشیش به‌عنوان رهبر اخلاقی

در فیلم صامت مرد قوی، کاپرا تصویر کشیشی را ارائه می‌دهد که رهبری شهروندان صلح‌طلب را در برابر قماربازان و کلاهبرداران بر عهده می‌گیرد. این الگو، یعنی روحانی به‌عنوان مدافع اجتماع در برابر فساد اقتصادی، در بسیاری از فیلم‌های بعدی او نیز تکرار می‌شود. کاپرا یک مبلغ مذهبی نبود، بلکه یک داستان‌گوی کاتولیک بود. او ارزش‌های مسیحی را نه با موعظه، بلکه از طریق «تصاویر زنده» و درام‌های انسانی به تصویر می‌کشید. در فیلم‌های او، ایمان در عمل به دیگران، در دفاع از کرامت انسانی و در پیوند با اجتماع تحقق می‌یابد و همین جهان‌بینی است که آثارش را پس از دهه‌ها همچنان ماندگار کرده است.

مسیحیت در آثار هیچکاک نیز به‌طور مستقیم کمتر به‌عنوان یک نهاد یا موعظه حضور دارد، اما به‌شکل یک «ماتریس کاتولیک» (پیش‌تصویر ذهنی) در عمق ساختار روایی، اخلاقی و بصری فیلم‌های او ریشه دوانده است. منتقدانی چون شابرول و روهره او را «فیلمساز کاتولیک» خواندند، نه به دلیل تبلیغ دین، بلکه به این دلیل که گناه، احساس گناه، اعتراف و رستگاری برای او زبان طبیعی روایت داستان بودند.

تربیت یسوعی و شکل‌گیری «احساس گناه»

هیچکاک در خانواده‌ای کاتولیک متولد شد و در مدرسه یسوعی سنت ایگناتیوس تحصیل کرد. خودش می‌گفت: «احتمالاً در همان دوران با یسوعی‌ها بود که احساس قوی ترس در من شکل گرفت- ترس اخلاقی، ترس از درگیر شدن در هر چیز شیطانی. همیشه سعی می‌کردم از آن دوری کنم». این تربیت سخت‌گیرانه، به‌ویژه آیین اعتراف مکرر نزد کشیش، به یک «حساسیت کاتولیک» در او تبدیل شد که تا پایان عمر در فیلم‌هایش بازتاب یافت.

«من اعتراف می‌کنم»: آشکارترین مواجهه با مسیحیت

فیلم «من اعتراف می‌کنم» (Confess I، ۱۹۵۳) تنها اثر اوست که مستقیماً به قلب آیین کاتولیک می‌زند. یک کشیش (پدر لوگان) در اعترافگاه راز یک قتل را می‌شنود، اما مُهر اعتراف او را از افشای آن بازمی‌دارد. وقتی خودش متهم به قتل می‌شود، میان وظیفه کشیشی و نجات جان خود گیر می‌افتد. هیچکاک این وضعیت را «مطلقاً کاتولیک» می‌دانست و می‌گفت: «ما کاتولیک‌ها می‌دانیم که یک کشیش نمی‌تواند راز اعتراف را فاش کند، اما پروتستان‌ها، آتئیست‌ها و ندانم‌گراها همه می‌گویند: پوچ! هیچ‌کس برای چنین چیزی سکوت نمی‌کند و جانش را فدا نمی‌کند.»

«مرد اشتباه»: فریب، رنج و دعا

«مرد عوضی» بر اساس داستان واقعی مردی است که به اشتباه به سرقت متهم می‌شود. این فیلم یکی از صریح‌ترین نمونه‌های «مضمون دینی» در آثار هیچکاک است: یک مرد بی‌گناه رنج می‌کشد و در نهایت رستگار می‌شود. نکته کلیدی اینجاست که قهرمان فیلم، کریستوفر بالسترو، یک کاتولیک ایتالیایی‌تبار است که در دادگاه تسبیح و صلیب به همراه دارد و در لحظات بحرانی دعا می‌کند. همسرش از او می‌پرسد: «دعا کردی؟... از خدا بخواه به تو قدرت بدهد». این فیلم، مسیحیت را نه به‌عنوان نهاد، بلکه به‌عنوان پناهگاه فردی در برابر بی‌عدالتی نشان می‌دهد.

«پرندگان»: مسئله شر و سکوت خدا

منتقدان مسیحی معتقدند «پرندگان» (The Birds، ۱۹۶۳) به‌طور تلویحی به یک پرسش الهیئتی بنیادین می‌پردازد. چگونه خدای قادر مطلق و مهربان، شری بنیان‌کن را مجاز می‌داند؟ حمله پرندگان در کتاب مقدس مسلمانان تداعی‌کننده حمله به سپاه ابرهه است آن‌گاه که با لشکریانی قصد داشت خانه خدا را تخریب کند. اساساً بلای آسمانی که با مصادیقی چون حمله ملخ‌ها، سیل، زلزله و نظائر آن در تاریخ بشر از ابتدا تا امروز وجود داشته با مفاهیم دینی پیوندی ناگسستنی دارد. طبیعت اینجا تداعی‌گر عقاب الهی است که در کتب مقدس حتی در قالب بارش سنگ و آتش از آتشفشان مورد اشاره قرار گرفته است. حملات پرندگان، در فیلم هیچکاک به‌شکل یک بلای آخرالزمانی عمل می‌کند. مارتین اسکورسیزی این صحنه را «پاکسازی زمین» توصیف کرده است.

نمای از بالا، نگاه از منظر خداوند

از عناصر بصری تکرارشونده در آثار هیچکاک، نمای از بالا (overhead shot) است. اسکورسیزی (که خود زمانی دانشجوی حوزه بود) معتقد است این زاویه دوربین، نگاه الهیئتی و همه‌چیزدان است. قرار دادن چشم‌انداز انسانی در پرتو ابدیت. در لحظات بحرانی، دوربین هیچکاک بالا می‌رود و شخصیت را در برابر سرنوشتی بزرگ‌تر به تصویر می‌کشد- گویی از منظر خداوند به بشر می‌نگرد. مسیحیت در آثار هیچکاک یک «تصویر پسین» (Afterimage) است: نوری که بر پرده سینما باقی مانده است چون منبعی عظیم دارد. او مبلغ دین نبود، اما گناه نخستین، فریب، رنج مسیح‌وار و جست‌وجوی رستگاری برای او ابزارهای طبیعی روایت بودند. از کشیشی که میان راز اعتراف و جان خود گیر افتاده تا مرد بی‌گناهی که با تسبیح در دادگاه دعا می‌کند تا برج کلیسایی که صحنه سقوط می‌شود- هیچکاک جهانی می‌سازد که در آن گناه همه‌گیر است، اما فیض می‌تواند در غیرمنتظره‌ترین شکل ظاهر شود.

تأثیر مثبت نظارت مذهبی بر هالیوود

نظارت مذهبی در هالیوود، به‌ویژه از طریق کد تولید (Hays Code) و نهادهای کاتولیک، تأثیر عمیقی بر دینی‌شدن محتوای فیلم‌ها داشت. این تأثیر عمدتاً از دهه ۱۹۳۰ تا اواخر دهه ۱۹۶۰ میلادی یعنی دقیقاً همان دوران طلایی هالیوود برقرار بود. کد تولید که در سال ۱۹۳۰ نوشته شد، از سوی دو کاتولیک (یک روزنامه‌نگار و یک کشیش یسوعی) تدوین شد و استودیوها را ملزم به رعایت «ارزش‌های مسیحی» می‌کرد. برای اجرای آن، جو برین، یک کاتولیک مؤمن، به ریاست اداره نظارت منصوب شد. نتیجه این بود که محتوای فیلم‌ها به شدت کنترل می‌شد.

ممنوعیت‌ها شامل عدم نمایش روابط خارج از ازدواج، همجنسگرایی، و توهین به روحانیون بود. ناظرها با «مداد آبی» خود فیلمنامه‌ها را ویرایش می‌کردند تا پایان‌بندی‌ها اخلاقی شود.

ترویج نمادهای کاتولیک در ژانرهای خاص

از تأثیرات غیرمستقیم اما ماندگار نظارت مذهبی، ورود اجباری نمادهای کاتولیک به فیلم‌های گانگستری بود. ناظرها برای عبور دادن فیلم‌های خشونت‌آمیز، سازندگان را مجبور می‌کردند که یک «صدای اخلاقی» (معمولاً یک کشیش) در فیلم قرار دهند و گانگسترها در پایان مجازات شوند. با فروپاشی لژیون نجابت و کد تولید در دهه ۱۹۶۰، نظارت مذهبی به شکل جدیدی تغییر کرد. کلیساها به جای نظارت، بازار فیلم‌های مذهبی (Faith- based movies) را کشف کرد. پس از موفقیت مصائب مسیح در سال ۲۰۰۴، هالیوود متوجه سودآوری این بازار شد و استودیوهایی مثل فاکس‌فیث تأسیس شدند تا مخاطبان مسیحی را هدف بگیرند. این فیلم‌ها صریحاً به دنبال ترویج ایمان و «تبلیغ انجیل» هستند.

در مجموع، نظارت مذهبی ابتدا محتوای فیلم‌ها را از طریق اجبار کنترل کرد و پس از افول آن، به بازاریابی هدفمند و تولید فیلم‌های دینی تغییر مسیر داد. نظارت مذهبی بر هالیوود، پیش از هر چیز، پدیده‌ای اقتدارگرا بود و برخی از پژوهشگران آن را نقض آزادی بیان تعبیر کردند اما نمی‌توان از تأثیر مثبت آن در دوره‌ای که از آن به عنوان دوران طلایی هالیوود یاد می‌شود غفلت کرد. از منظر تاریخی و در چارچوب ارزش‌های همان دوره، می‌توان چند تأثیر مثبت را برجسته کرد:

محدود کردن خشونت و ابتذال آشکار

کد تولید نمایش جزئیات جنایت، شکنجه و صحنه‌های جنسی صریح را ممنوع می‌کرد. این محدودیت‌ها باعث شد بسیاری از فیلمسازان به جای نمایش مستقیم، به اشاره، استعاره و خلاقیت بصری پناه ببرند. برای نمونه، در فیلم‌های نوآر دهه ۱۹۴۰، خشونت اغلب در سایه یا خارج از قاب رخ می‌داد.

الزام به پایان‌بندی اخلاقی و مسئولیت‌پذیری

ناظرها اصرار داشتند که «شر» در پایان فیلم مجازات شود. این اصل، هرچند سطحی و مکانیکی، دست‌کم در ظاهر پیام اخلاقی روشنی به مخاطب می‌داد: خیانت، جنایت و فساد بی‌پیامد نمی‌ماند. این رویکرد از شکل‌گیری الگویی که «قدرت مطلق و بی‌اخلاق» را جذاب جلوه دهد، جلوگیری می‌کرد.

تقویت نهاد خانواده در روایت

کد تولید بر تقدس ازدواج و ممنوعیت نمایش روابط خارج از آن تأکید داشت. این فشار، فیلمسازان را به سمت ساخت آثاری سوق داد که در آنها خانواده به عنوان نهاد اصلی و محل وفاداری و فداکاری تصویر می‌شد- مانند فیلم‌های خانوادگی فرانک کاپرا.

توهین به روحانیون و مناسک مذهبی ممنوع بود. این قاعده، هرچند از سر نظارت، باعث شد تصویر عمومی کلیسا و روحانیت در سینمای جریان اصلی کمتر تحقیرآمیز باشد. فیلم‌هایی مثل Going My Way (۱۹۴۴) چهره‌ای انسانی و مثبت از کشیشان ارائه دادند. مهم‌ترین دستاورد غیرمستقیم، شاید این بود که محدودیت‌ها فیلمسازان را وادار کرد پیام اخلاقی را در لایه‌های زیرین روایت بگنجانند. آلفرد هیچکاک نمونه بارز این مهارت است: در Rebecca و Notorious، مفاهیم وفاداری، رستگاری و عدالت از دل تعلیق و رمزگشایی بیرون می‌آید، نه از موعظه مستقیم. پس می‌توان گفت نظارت مذهبی در بهترین حالت، خلق زیبایی‌شناسی غیرمستقیم و پایان‌بندی مسئولانه را تشویق کرد، اما این دستاوردها محصول جانبی یک نظام کنترل بودند، نه هدف اصلی آن.

لژیون نجابت

در دوران طلایی هالیوود نهاد دیگری هم برای نظارت وجود داشت به نام لژیون نجابت (Legion of Decency) که بازوی کاتولیک‌ها بر هالیوود بود و در سال ۱۹۳۴ از سوی اسقف‌های امریکایی تأسیس شد. اگر «کد هیز» یا کد تولید ناظر پیش از تولید بود، لژیون نجابت ناظر پس از تولید و مبتنی بر تحریم اقتصادی بود و مکانیزم عمل آن به این شکل بود که این نهاد فیلم‌ها را بر اساس معیارهای اخلاقی کاتولیک رتبه‌بندی می‌کرد. اگر فیلمی «محکوم» (C) می‌شد، از کاتولیک‌ها خواسته می‌شد آن را تحریم کنند.

ترس از این تحریم که می‌توانست فروش فیلم را نابود کند، استودیوها را وادار به همکاری می‌کرد. در نهایت، این نهاد در اواخر دهه ۱۹۶۰ قدرت خود را از دست داد. در کل باید به این نکته اعتراف کرد که در هالیوود از ابتدا سه‌گونه از نظارت به دینی شدن و اخلاقی شدن و پرهیز و پیشگیری از مفاهیم ضداخلاقی در محتوای فیلم‌ها کمک کرده است.

اول روح جمعی مسیحیت در جامعه، دوم تأثیر این روح جمعی بر فیلمسازانی که از دل همین جامعه برخاسته‌اند و سوم نظارت ساختاری و قانونی در قالب نهادهایی به نام کد تولید و لژیون نجابت. با فروپاشی این نهادهای ناظر که تأثیر آنها بر اخلاقی شدن فیلم‌ها غیرقابل انکار است دوران طلایی هالیوود نیز به پایان رسید.

در هالیوود از ابتدا سه‌گونه از نظارت به دینی‌شدن و اخلاقی شدن و پرهیز و پیشگیری از مفاهیم ضداخلاقی در محتوای فیلم‌ها کمک کرده است. اول روح جمعی مسیحیت در جامعه، دوم تأثیر این روح جمعی بر فیلمسازانی که از دل همین جامعه برخاسته‌اند و سوم نظارت ساختاری و قانونی در قالب نهادهایی به نام کد تولید و لژیون نجابت. با فروپاشی این نهادهای ناظر که تأثیر آنها بر اخلاقی شدن فیلم‌ها غیرقابل انکار است دوران طلایی هالیوود نیز به پایان رسید